

تصویرعایای مشهدی در جریده شاهی

نگاهی به شروع انتشار اخبار زندگی مردم که به همت امیرکبیر و در روزنامه وقایع اتفاقیه رقم می‌خورد

اولین ذوی و ذوالحجری

شماره ۳۰ (۹۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ قمری)

صفحات خراسان کمال امنیت را دارد. از قراری که در روزنامه‌های خراسان نوشته بودند، شش نفر سرباز، مرتکب جرنی دزدی در شهر مشهد شده بودند. سرهنگ آن فوج مستحضر شده، مال مردم و خودشان را گرفته، خدمت نواب حسام‌السلطنه والی خراسان برده، هریک را تنبیه مضبوط که عبرت سایر قشون باشد، کرده و نظم درست در راحتی و امنیت آن شهر داده‌اند.

اولین فرار از دست دزدان

شماره ۵ (۳ جمادی الاول ۱۲۶۷ قمری)

در روزنامه «ارض اقدس» نوشته‌اند که از اهتمام نواب حسام‌السلطنه، شهر مزبور امنیت تمام دارد و کسانی در سال‌های گذشته از خوف اعتشاش یا از بی چیزی از شهر مشهد بیرون رفته بودند. از استماع و مشاهده امنیت آنجا از کربلای معلی یا ولایات دیگر با کوچ مراجعه کرده، روزبه‌روز وارد شهرمشهد می‌شوند. دزدی وبی حسابی، بسیار کم است واگر به‌ندرت اتفاق ییفتند، مال درزیده‌شده به صاحبش می‌رسد و دزد مورد سیاست می‌گردد. و در این روزها هفت نفر دزد، شب به خانه‌ای رفته، مخلفات خانه را به دوش گرفته، می‌برند. گرمه‌های شب به آن‌ها برخورده، خواسته بودند آن‌ها را بگیرند. کلامال‌ها را ریخته، فرار کرده وگریخته بودند. صبح، صاحب مال‌ها پیدا شده و اموالشان، تسلیم خودشان گردید.

اولین مرگ نادبی

شماره ۲۴ (۲۴ جمادی الاول ۱۲۶۷ قمری)

زوجه جناب امام جمعه مشهد که دختر طهماسب خان تیموری بود، وفات یافته. از قراری که نوشته بودند، هشت روزدهانش بسته شده بود که نه می‌توانست غذا بخورد و نه قادر به حرف زدن بوده است. روز نهم فوت شده و مشهور بوده است که به بدرزانی موصوف بوده و مردم را لسانا آذیت و آزار می‌رسانده است.

اولین حاشه

شماره ۲۲ (۲۲ رمضان ۱۲۶۷ قمری)

چنانچه چنان‌که در روزنامه‌های سابق نوشته شده بود، در مشهد مقدس زلزله شده است. موافق کاغذی که از آنجا نوشته‌اند، در مشهد زلزله شدید شده و خیلی طول کشیده، لکن خرابی نرسانده، مگر یک نفر شیپورچی در درب صحن کهنه ایستاده بوده. آجری از بالا به مغزش خورد، سرش شکسته و روز دیگر فوت شده است و در قوچان و تربت هم این زلزله شده بود، ولکن در قوچان خرابی بسیار به هم رسیده و آدم زیاد هم تلف کرده است.

اولین آدم ربایی

شماره ۱۶ (۱۶ شوال ۱۲۶۷ قمری)

از قراری که در روزنامه شهر مشهد نوشته بودند، در چهاردهم ماه رمضان المبارک، چند نفر از اهل نیشابور که در ارض اقدس بوده‌اند، از دروازه شهر به عزم نیشابور بیرون آمده‌اند و اتفاقاً در محله‌ای که آن‌ها بوده‌اند، شب دزدی شده بود و نیشابوری‌ها دو صندوق براداشته‌اند. از شهر به عقب‌ان‌ها آمده و گفته‌اند که صندوق‌ها را باز نمی‌باید که ببینیم مال دزدی در میان‌ش هست یا نه. صاحبان صندوق‌ها مضطرب شده‌اند و تشکیک جویندگان، بیشتر گردیده و در صندوق‌ها به‌بازور باز کردند. در میان هریک پسری به سن پانزده و شانزده‌ساله دیدند که مدهوش کرده‌ومی‌برده‌اند به‌ترکان، اسیر می‌روشنند. آن‌ها را گرفته، در مشهد محبوس کرده‌اند.

اولین جوان دزدی

شماره ۳۳ (۳۳ شوال ۱۲۶۷ قمری)

زوار که از خراسان آمده‌اند، مذکور داشتند که پیاده‌ای از اهالی اسفهان، دست و پایش آبله داشته و خورجینی در دوش گرفته بوده و می‌رفته است. شخصی زوار از راه ترجم و نواب، خورجین او را به روی قاطر انداخته و خود او را هم سوار کرده، به منزل رسانده بوده و پیاده مزبور در عوض این نیکویی، شب قاطر او را از منزل برداشته و گریخته است. صاحب قاطر در شهر مشهد مقدس جویا شده، مطلب بیک نامی که از نوکرهای مرحوم حاجی میرزا موسی خان متولی باشی بوده و الان قاپوچی‌باشی سرکار فیض آثار است، متکلب پیاده دزد را از صاحب قاطر و سایرین پرسیده و مشخص نموده. همان ساعت در میان جمعیتی که در صحن متبرکه بوده‌اند، شخصی را نشان می‌دهد می‌گوید گویا دزد شما همین شخص باشد. او را صدای زنند. معلوم می‌شود که همان دزد بوده و تغییر لباس نموده و قاطر را به چهار تومان فروخته بوده و الان در حبس مشهد است.

اولین خبر عادی حواش

شماره ۳۳ (۳۳ شوال ۱۲۶۷ قمری)

در شهر مشهد شخصی با زن خود دعوا کرده بوده است. در ماه گذشته، رمضان المبارک، زن قهر کرده و از خانه بیرون رفته است. طفلی کوچک داشته‌اند. مادرش چنان تصور کرده است که در خانه مانده است در نزد پدرش و پدرش، چنان دانسته که همراه مادرش، بیرون رفته است. بعد از یک شبانه‌روز که زن به خانه آمده و با شوهر صلح کرده، به فکر طفل افتاده‌اند. معلوم شده است که در نزد هیچ‌کدام نبوده، به جست‌وجو که برآمده‌اند، او را در میان چاه آب، زنده و سالم یافته‌اند.



تصویر نخستین شماره روزنامه وقایع اتفاقیه که با نام «روزنامه اخبار دارالخلافه طهران، منتشر شده است. نخستین خبر غیر تهرانی این روزنامه مربوط به مشهد است

حسین بیات‌اللفظ «روزنامه» – برخلاف تصور خیلی‌ها- بیش از آنکه لفظی امروزی باشد، تعبیری کهن است از بیان رویدادهای مهم درباره پادشاهان و شرح زندگانی وزیران و بزرگان ایران که در یک نسخه منتشر می‌شده است. این واژه تا دوره قاجار نیز به همین مفهوم به‌کار می‌رود تا اینکه تعبیری تازه به خود می‌گیرد و به «گزارش‌های وقایع نگاران دولتی از اخبار جاری شهرستان‌ها که به دولت مرکزی نوشته می‌شود»، اطلاق می‌شود. این روزنامه‌های قاجاری که شروع فعالیتشان با ماهنامه «کاغذآخبار» میرزا صالح شیرازی (۱۱ اردیبهشت ۱۲۱۶ خورشیدی تا حدود سه سال بعد) در دوره محمدشاه است، هیچ قرابتی با روزنامه‌هایی که امروز می‌شناسیم، ندارند. محتوای این روزنامه‌ها بیشتر از آنکه دربرگیرنده اخبار عمومی کشور باشد، گزارش‌هایی از وضعیت حکومت‌های استانی ایران است که برای آگاهی شاه قاجار نگاشته می‌شود. در سومین سال پادشاهی ناصرالدین‌شاه (۲۲ شهریور ۱۲۲۷/۱۲ اردیبهشت ۱۲۷۵ خورشیدی) که با سومین سال صدارت میرزا محمدتقی‌خان قراقرانی (امیرکبیر) مصادف است، یک اتفاق ویژه رخ می‌دهد و آن، انتشار دومین نشریه فارسی‌زبان ایران است.

هفته‌نامه «وقایع اتفاقیه» که انتشارش را از ۱۸ بهمن ۱۲۲۹ خورشیدی زیر نظر امیرکبیر شروع می‌کند، اگرچه همچون کاغذآخبار، صفحاتش را با گزارش‌های حکومتی ولایات ایران پر می‌کند، برای نخستین بار روایت‌ها و خبرهایی نیز از زندگی مردم عادی دارد، به‌هایی که به شکل عجیبی تا پایان دوره مدیریت امیرکبیر (پایان شماره ۴۱ وقایع اتفاقیه) پرتنگ هستند. اما پس از او به‌مرور کم و کمتی می‌شوند. در این خطوط با همین رویکرد، نگاهی انداخته‌ایم بر نخستین اخبار عمومی روزنامه «وقایع اتفاقیه» که از شهر مشهد گزارش شده‌اند و همه نیز رنگ‌وبوی حوادثی دارند.

اولین قتل فاسی و اولین خوشی ناکام

شماره ۱۲۰ (۱۲۰ محرم ۱۲۶۸ قمری)

هم‌دری «روزنامه سراسر ایران» نوشته بودند که در شهر مشهد مقدس، جوانی با شخص بقالی صحبت و شوخی داشته و به‌رسم جوانان، مزاح می‌نموده. روزی می‌رود در پیش دکان آن بقال می‌نشیند و باز بنای مضحکه و شوخی گذاشته، در این بین عموئ آن جوان به در دکان بقال مزبور رسیده، بقال خواسته بود که قدری چشم آن جوان را بترسانند. به‌عمویش گفته‌است که این برادرزاده‌تو نمی‌گذارد که من کسب بکنم و به کار خود برسم، ازبس که اینجا می‌آید و حرف می‌زند و شوخی می‌کند. آن شخص به برادرزاده‌اش متغیر شده و می‌گوید برو، در اینجا نمان! جوان می‌گوید حالا قدری کار دارم، خواهم رفت. عمویش با تغیر، سنگ وزنه از دکان بقالی را برداشته، به آن جوان انداخته. دست اجل سنگ را گرفته و بر سر جوان فرود آورده، به محض خوردن سنگ، سر آن جوان شکافته و خون مفرطی آمده، جان به جان آفرین تسلیم کرد. عموئ آن جوان از شدت خجالت به خانه خود آمده، طنابی به حلق خود انداخته، خواسته بود خود را خفه نماید که روی دیدن برادر مرزباندم و می‌دانم که او مراقصص نخواهد کرد. من خود را می‌کشم. برادرش که پدرا ن جوان بوده، خبردار گردیده و آمده بازن‌های خانه برسر او ریخته و با او درآویخته و نگذاشته‌اند که خود را هلاک نماید و او را از قصاص معفو داشته، نعش آن جوان را برده و به خاک سپرده‌اند.

اولین مرکز بزرگان دینی

شماره ۱۹۰ (۱۹۰ محرم ۱۲۶۸ قمری)

حاجی میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس در اوایل ذیحجه، بعد از نماز شام، به خانه خودش آمده، قولنجی او را عارض شده و صبح همان روز به جوار رحمت ایزدی پیوسته.

اولین زلزله کوکاخ

شماره ۴۱ (۴۱ محرم ۱۲۶۸ قمری)

در شب غره ذیحجه در شهر مشهد نوشته بودند که چهار نفر طفل، یکی به سن دوازده‌ساله و سه دیگر به سن هشت و نه سال، رفته قتل در دکان حاجی رمضان نام چخماقی ساز را گشوده، جعبه چخماقی بیرون آورده بودند. در این بین، گرمه‌عسس رسیده و اطفال را به پای تخت داروغه آورده‌اند. داروغه در مقام تحقیق برآمده، اطفال از ترس، شروع به گریه و زاری نموده‌اند. داروغه دو نفر آن‌ها را نگاه داشته و دو نفر دیگر فی الفور رفته و چخماق‌ها را آورده‌اند و همان شب، داروغه فرستاده است صاحب دکان را آورده‌اند و چخماق‌ها را به او تسلیم کرده.

اولین زنده‌گوشن

شماره ۱۹۱ (۱۹۱ محرم ۱۲۶۸ قمری)

از غرایب اینکه در سبزار طفلی به سن ده‌ساله در میان آب عمیقی افتاده بوده است. بعد از آنکه خبردار شده و او را بیرون آورده‌اند، نیم جانی

داشته است. اما نه به‌طوری که معلوم بشود. اقوام و منسوبانش او را مرده انگاشته، غسل داده و کفن نموده، دفنش کرده‌اند و به‌طوری که بعد از ساعتی که به حالت حیات آمده، فریاد زده است که جمعی از زوار که در آن نزدیکی افتاده بوده‌اند، فریاد او را از قبر شنیده‌اند. سراسیمه به شهر دویده و جار کشیده‌اند که هرکس امروز مرده در قبرستان دفن کرده باشد، برود و او را بیرون بیاورد که زنده است و نمرده بود.

چون از حیات طفل، روزی بیش نمانده بوده، نه صاحب طفل این ندا را می‌شنود و نه زوار اقدام در شکافتن قبر او می‌کنند. صاحب طفل صبح خبردار گردیده، مضطربانه بر سر قبر شتافته و حفر قبر نموده، دیدند که طفل مزبور از مدهوشی غرقه در تنگنای قبریبه خود آمده و با گران خشت و سنگ و خاک را چاره و دفعی ندانسته. آنچه در قوه داشته است، از سنگ و خشت کنده، چون بار گران و جثه ضعیف و جا هولناک بوده، از دهشت و بیم، جان به جان آفرین تسلیم نموده. در چند جاسرش شکسته بوده، معلوم شده است که سرش را به سنگ لحد زده و چاره‌ای نیافته بوده.

اولین خوشی

شماره ۲۷ (۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۸ قمری)

خراسان: از قراری که در روزنامه سبزار نوشته بودند،

در بلوک کاج ابراهیم نام، دختری داشته که بدون اذن پدر خود شوهر کرده بوده‌است. مشارالیه بعد از شنیدن این کیفیت، ریسمانی به‌گلوی خود انداخته و خود را هلاک نموده است.

اولین کلاه‌بردار متواری

شماره ۲۵۰ (۲۵۰ ربیع الاول ۱۲۶۸ قمری)

خراسان: سیداحمدنام شیرازی در شهر مشهد، تن خواهی از تجار ترک، قرض کرده بوده است و استطاعت پس دادن تن خواه را نداشته، از آنجا فرار کرده بوده است. بعد از آنکه تجار ترک از فرار کردن او مطلع شده بودند، نزد امین تذکره مشهد مقدس رفته و کیفیت را گفته و نوشته از امین تذکره گرفته و دو نفر از تجار، متعاقب مشارالیه به سبزار آمده بوده‌اند که او را گرفته، مطالبه تن خواه خود را از او بکنند. بعد از ورود به سبزار، تقصص نموده و معلوم کرده بودند که مشارالیه به سبزار نیامده است. تجار مزبور بی نیل مقصود، به شهر مشهد مراجعت کرده بوده‌اند. گزارش در روزنامه تذکره به علینجاه حاجی میرزا جبار، رئیس تذکره، اخبار شده و مشارالیه به امین تذکره شاهرود نوشته سید مزبور در شاهرود بوده است. امین تذکره شاهرود، او را به سبزار برگردانده است و حال آن سید در سبزار است تا خبر از مشهد مقدس برسد.

اولین قح و دست‌و‌حشرب

شماره ۵۵ (۵۵ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ قمری)

خراسان: از قراری که در روزنامه آن ولایت نوشته‌اند، امر آنجا از اهمات امنای دولت علیه کمال انضباط و انتظام را دارداورمی که دلیل بر بی نظمی باشد، اتفاق نمی‌افتد و هراکه بر سبیل ندرت امری خلاف قاعده از کسی صادر و ناشی شود که منافی

مشهدیات

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (صفت سبزه‌ناردهم)

مشهد به روایت «فردوس التواریخ» (بخش سیزدهم)



مرضیه تزاری ادر قسمت قبل، حاشیه‌نویسی بر مندرجات کتاب «فردوس التواریخ» را ادامه دادیم و آن را مرور کردیم و به فراز مربوط به سلطان حسین بایقرا پرداختیم که در تاریخ مشهد، چندان به آن التفات نشده است. در این قسمت، دیدگاه فاضل بسطامی درباره نام‌گذاری گورستان مشهور(قنلگاه) را شرح و توضیح خواهیم داد که تا پیش از احداث فلکه حضرت، در ضلع شمالی حرم مطهر قرار داشت. وی در فرایز از باب اول کتاب فردوس التواریخ، ضمن برشمردن مصائب حمله ازبکان به شهر مشهد-که ما در یکی از نخستین قسمت‌های مشهدیات مفصل درباره آن صحبت کردیم- حکایتی را به نقل از کتاب «وسيله‌الرضوان» نقل می‌کند که کمی باور آن سخت است. وی می‌نویسد که بعد از تسلط ازبکان به فرماندهی عبید... خان ازبک (فاضل آن را عبدا... خان ازبک، ضبط کرده است)، مردم مشهد از وی خواستند که آن‌ها را به حضرت امام رضا(ع) ببخشد، آن شقی گفت دوشیشه پرآب نمایید و از بالای مناره بیندازید و [اگر] نشکند، من اشکند. من اشکند! ازبکان به چنان نمودند و شیشه‌ها شکست. دست ا قتل برداشتنند. اتان موقع[اهل زمین، قنلگاه مقتول شده بودند و [اهل] عیدگاه [را] هنوز نکشته بودند، ل‌هذا آن زمین به قنلگاه و آن زمین به عیدگاه مشهور شدند». فاضل سپس از «ناسخ التواریخ» نقل می‌کند که برخی، زمین قنلگاه را خریداری و وقف شده امام رضا(ع) برای قبور مؤمنان می‌دانند که آن را در عرض وجه کتابت قرآن، از مأمون خرید.

● حاشیه‌ای بر نوشتار فاضل بسطامی

به چند دلیل، ادعای فاضل را در مورد نام‌گذاری قنلگاه نمی‌توان مقرون به صحت پنداشت، نخست اینکه ازبکان به امام رضا(ع) بی‌اعتقاد نبودند، هرچند که مشهد و خزان آستان قدس را به یما می‌بردند. گزارش فضل... بن روزبهان خُنجی که همراه شبیک خان ازبک، پس از اشغال مشهد، به این شهر وارد شد و جزئیات ورود ازبکان را در «مهمان‌نامه بخارا، ثبت کرده است، می‌تواند تا حد زیادی در این زمینه رفع ابهام کند. دوم اینکه درباره نام‌گذاری قنلگاه، دو روایت مشهور وجود دارد که اولی، مربوط به اوایل قرن ششم و هجوم مردم تا بران به شهر مشهد، در پی یک دعوی مذهبی است و دومی، مربوط به حمله خونین سال ۹۹۷ قمری ازبکان به شهر مشهد، به فرماندهی عبدالمؤمن خان ازبک است که جمع زیادی از مردم شهر، در حرم مطهر رضوی از دم تیغ گذرانده شدند و البته، گزارش اول برای نام‌گذاری قنلگاه، چنان‌که قبلاً هم در مشهدیات اشاره کردیم، بیشتر محل اعتماد و توجه است. سوم اینکه نام‌گذاری عیدگاه، البته به دلیل قرار گرفتن آن در مسیر رسیدن به مصالح مشهور اهالی مشهد در نزدیکی روستای «طروغ» (طرق امروزی) بوده است. می‌دانیم که دست‌کم تا پیش از ساخته شدن مصالحی که در امتداد پایین خیابان قرار دارد -و در عهد شاه سلیمان صفوی به همت میرزا صالح رضوی ساخته شد- مصالحی مردم مشهد برای اقامه نماز عبیدن (عبید فطر و عید قربان)، مصالحی طرق بود و هم از این‌رو، محله‌ای را که دروازه خروجی آن به‌سوی طرق قرار داشت، محله «عیدگاه» می‌خواندند و به همین دلیل، روایت فاضل بسطامی در این زمینه، کمی دور از ذهن به‌نظر می‌رسد. اما روایت وی از آن نظر شایسته بررسی و ملاحظه است که می‌تواند درباره شایعات و قصه‌های رایج عصر نگارش کتاب، درباره تاریخ مشهد و حرم رضوی، اطلاعاتی را در اختیار ما قرار دهد.

ادامه دارد...

از میان

اخبار

قدیمی

از قتل تا پیدا شدن کوزه عتیقه

اردلان از سبزار اطلاع می‌دهند مادر زن علیخان نوده‌ی به اداره حکومتی عارض شده که تیمور و یک نفر دیگر از سواران امنیه چندی قبل آمده، از من جبرا، وجه و اثاثیه گرفته‌اند. از طرف حکومتی، مأمور سوار برای کشف قضیه به محل می‌روند. ضعیفه مدعی بوده که کربلایی علی‌نام، اسباب این خسارت شده است. مأمور حکومتی، علیخان، داماد ضعیفه، و کربلایی علی را برداشته که به شهر بیاورد. علیخان با یک نفر نوکرش، هادی‌نام، او را اغفال کرده، می‌گوید برو نوده، قدری وجه برداریم. نصف شب درحالی که کربلایی علی وسیدحسن خواب بودند، داخل اتاق شده، کربلایی علی را با کارد مقتول (می‌کند) و سید حسن بلند می‌شود با چوب به سر مشارالیه زده که چشم‌های او بیرون می‌آید. دو روز زنده بوده، بعد فوت می‌نماید. علیخان و هادی‌نام فرار می‌نمایند. یک نفر مأمور حکومت، دو سوار امنیه و یک نفر از عدلیه به تعقیب آن‌ها رفته‌اند که دستگیرشان نمایند.

دوباره از سبزار اطلاع می‌دهند در نزدیکی حسین‌آباد، خمی از سفال بیرون آورده‌اند. کاشف مظنون شده، نماینده از طرف اداره مالیه و معارف حکومت به‌دو نفر مزبور رفته، بعد از تحقیقات، خم شکسته را با علی‌آقا که کاشف خم بوده، به شهر آورده. در تحت استنطاق درآورده و پس از گرفتن کفیل، موقتاً آزاد شده است. از قرار اظهار علی‌آقا تو ی خم، چیزی جز خاک ولای نبوده است. همچنین تلگراف بیرجند، حاکی از آن است که دو نفر مرد و یک نفر زن که به واسطه بی‌ضاعتی روزها مشغول مزدوری (بوده‌اند) و شب‌ها در گلخن حمام به‌سرمی‌برده‌اند، شب گذشته نزدیک آذان صبح، هیزم‌های جلوی گلخن آتش گرفته و تا موقعی که به صدای آن‌ها ملفت شده و می‌رسند، از حرارت آتش، بریان و سوخته‌اند. یک نفر مبر، تلف شده و یک زن و مرد دیگر، سخت مجروح شده‌اند.

روزنامه
اطلاعات، ۱۵۶۱ دی
۱۳۰۵ خورشیدی

شهر

هشتم

۱۶ آذر ۱۴۰۲
۲۳ شهریور ۱۴۰۳
شماره ۱۵۰۰۰

۱۵



تاریخ و هویت

